

5. Mose 2

Persian Standard Bible of 1895 (Old Persian)



- 1 پس برگشته، چنانکه خداوند به من گفته بود، از راه بحرقلزم در بیابان کوچ کردیم و روزهای بسیار کوه سَعیر را دور زدیم.
- 2 پس خداوند مرا خطاب کرده، گفت:
- 3 « دور زدن شما به این کوه بس است؛ بسوی شمال برگردید.
- 4 و قوم را امر فرموده، بگو که شما از حدود برادران خود بنی‌عیسو که در سَعیر ساکنند باید بگذرید، و ایشان از شما خواهند ترسید، پس بسیار احتیاط کنید.
- 5 و با ایشان منازعه مکنید، زیرا که از زمین ایشان بقدر کف پای هم به شما نخواهم داد، چونکه کوه سَعیر را به عیسو به ملکیت داده‌ام.
- 6 خوراک را از ایشان به نقره خریده، بخورید و آب را نیز از ایشان به نقره خریده، بنوشید.»
- 7 زیرا که یَهُوَه خدای تو، تو را در همه کارهای دستت برکت داده است، او راه رفتنت را در این بیابان بزرگ می‌داند، الاْ نَ چهل سال است که یَهُوَه خدایت با تو بوده است و به هیچ چیز محتاج نشده‌ای.
- 8 پس از برادران خود بنی‌عیسو که در سَعیر ساکنند، از راه عربه از ایلْتُ و عَصِیون جابر عبور نمودیم.
- 9 پس برگشته، از راه بیابان موآب گذشتیم، و خداوند مرا گفت: «موآب را اذیت مرسان و با ایشان منازعت و جنگ منما، زیرا که از زمین ایشان هیچ نصیبی به شما نخواهم داد، چونکه عار را به بنی‌لوط برای ملکیت داده‌ام.»
- 10 ایمیان که قوم عظیم و کثیر و بلند قد مثل عناقیان بودند، پیش در آنجا سکونت داشتند.
- 11 ایشان نیز مثل عناقیان محسوب بودند، لیکن موآبیان ایشان را ایمیان می‌خوانند.
- 12 و حوریان در سعیر پیشتر ساکن بودند، و بنی‌عیسو ایشان را اخراج نموده، ایشان را از پیش روی خود هلاک ساختند، و در جای ایشان ساکن شدند، چنانکه اسرائیل به زمین میراث خود که خداوند به ایشان داده بود، کردند.
- 13 الاْ نَ برخیزید و از وادی زارَد عبور نمایید، پس از وادی زارَد عبور نمودیم.
- 14 و ایامی که از قادش برنیع راه می‌رفتیم تا از وادی زارَد عبور نمودیم سی و هشت سال بود، تا تمامی آن طبقه مردان جنگی از میان اردو تمام شدند، چنانکه خداوند برای ایشان قسم خورده بود.
- 15 و دست خداوند نیز بر ایشان می‌بود تا ایشان را از میان اردو بالکل هلاک کند.
- 16 پس چون جمیع مردان جنگی از میان قوم بالکل مردند،
- 17 آنگاه خداوند مرا خطاب کرده، گفت:
- 18 « تو امروز از عار که سرحد موآب باشد، باید بگذری.

19 و چون به مقابل بنی‌عمون برسی ایشان را مرتجان و با ایشان منازعه مکن، زیرا که از زمین بنی‌عمون نصیبی به تو نخواهم داد چونکه آن را به بنی‌لوط به ملکیت داده‌ام.

20 (آن نیز زمین رفائیان شمرده می‌شود و رفائیان پیشتر ساکن آنجا بودند، لیکن عمونیان ایشان را زمزمیان می‌خوانند.

21 ایشان قومی عظیم و کثیر و بلند قد مثل عناقیان بودند، و خداوند آنها را از پیش روی ایشان هلاک کرد، پس ایشان را اخراج نموده، در جای ایشان ساکن شدند.

22 چنانکه برای بنی‌عیسو که در سعیر ساکنند عمل نموده، حوریان را از حضور ایشان هلاک ساخته، آنها را اخراج نمودند، و تا امروز در جای ایشان ساکنند.

23 و عویان را که در دهات تا به عزرا ساکن بودند کفتوریان که از کفتور بیرون آمدند هلاک ساخته، در جای ایشان ساکن شدند.)

24 پس برخیزید و کوچ کرده، از وادی ارنون عبور کنید، اینک سیحون اموری ملک حشیون و زمین او را به دست تو دادم، به تصرف آن شروع کن و با ایشان جنگ نما.

25 امروز شروع کرده، خوف و ترس تو را بر قومهای زیر تمام آسمان مستولی می‌گردانم؛ و ایشان آوازه تو را شنیده، خواهند لرزید، و از ترس تو مضطرب خواهند شد.»

26 پس قاصدان با سخنان صلح‌آمیز از بیابان قدیموت نزد سیحون ملک حشیون فرستاده، گفتم:

27 «اجازت بده که از زمین تو بگذرم، به شاهراه خواهم رفت و به طرف راست یا چپ میل نخواهم کرد.

28 خوراک را به نقره به من بفروش تا بخورم، و آب را به نقره به من بده تا بنوشم، فقط اجازت بده تا بر پایهای خود بگذرم.

29 چنانکه بنی‌عیسو که در سعیر ساکنند و موآبیان که در عار ساکنند به من رفتار نمودند، تا از اُردُن به زمینی که یهوه خدای ما به ما می‌دهد، عبور نمایم.»

30 اما سیحون ملک حشیون نخواست که ما را از سرحد خود راه بدهد، زیرا که یهوه خدای تو روح او را به قساوت و دل او را به سختی وا گذاشت، تا او را چنانکه امروز شده است، به دست تو تسلیم نماید.

31 و خداوند مرا گفت: «اینک به تسلیم نمودن سیحون و زمین او به دست تو شروع کردم، پس بنا به تصرف آن بنما تا زمین او را مالک شوی.»

32 آنگاه سیحون با تمامی قوم خود به مقابله ما برای جنگ کردن در یاهص بیرون آمدند.

33 و یهوه خدای ما او را به دست ما تسلیم نموده، او را با پسرانش و جمیع قومش زدیم.

34 و تمامی شهرهای او را در آنوقت گرفته، مردان و زنان و اطفال هر شهر را هلاک کردیم که یکی را باقی نگذاشتیم.

35 لیکن بهایم را با غنیمت شهرهایی که گرفته بودیم، برای خود به غارت بردیم.

36 از عروعر که برکناره وادی ارنون است، و شهری که در وادی است، تا جلعاد قریه‌ای نبود که به ما ممتنع باشد، یهوه خدای ما همه را به ما تسلیم نمود.

37 لیکن به زمین بنی‌عمون و به تمامی کناره وادی ییوق و شهرهای کوهستان، و به هر جایی که یهوه خدای ما نهی فرموده بود، نزدیک نشدیم.

